

## پاسخ توده ای ها

### ۸ پرسش برای خروج از بحران در کانون نویسندگان در مهاجرت

اخیر یک سایت اینترنتی که ظاهراً خود را از خانواده فعالان کانون نویسندگان ایران در مهاجرت می داند و یا بدان وابسته است (در این زمینه ما اطلاعات کافی در اختیار نداریم) ۸ پرسش را بعنوان مشکلات کانون نویسندگان در مهاجرت و جستجوی راه حل هائی برای برون رفت از این مشکلات طرح کرده است. تاکنون چند بار، کسانی - انگیزه آنها به هیچ وجه مورد بحث ما نیست - این سئوالات را با ذکر ماخذ آن ها برای ما فرستاده و گاه دوستانه و گاه غیر دوستانه از ما خواسته اند تا به این پرسش ها پاسخ بدهیم. شاید انگیزه کسانی که این پرسش ها را برای ما ارسال کرده و خواهان پاسخ به آنها شده اند، با انگیزه منتشر کنندگان و یا تهیه کنندگان این پرسش ها در سایت ادبیات و فرهنگ که ظاهراً بانی این پرسش هاست یکسان نباشد. اینها بدنبال چاره ادبی و فرهنگی باشند و آنها بدنبال جدل با توده ای ها. بهر روی، برای ما کنجکاوی درباره انگیزه ها در مرحله اول اهمیت قرار ندارد. ما حرف و سخن خود را داریم و در بیان آنها نیز کوچکترین تردید و ملاحظه ای نداریم. شاید در برخی عرصه ها نیز اطلاعات تاریخی پیرامون حوادث و رویدادهای ۲۷ سال گذشته به اندازه کافی داشته باشیم که بتوانیم سخن را با ذکر مثال مستندتر نیز بکنیم.

آن پرسش ها و پاسخ های ما را، با پرهیز از هرگونه بحث و جدل قلمی در زیر می خوانید. شاید حرف هائی برای اندیشیدن نیز در آنها یافت شود و به همین دلیل نیز به اهل قلم حاضر و غایب در کانون نویسندگان در مهاجرت توصیه می کنیم، بخوانند و اگر نکته ای در خور تأمل در آن یافتند به آن بیاندیشند. همین!

۱- به نظر شما، کشتن دگراندیشان و سرکوب روشنفکران غیرخودی توسط رژیم اسلامی ایران امری است مرتبط با ماهیت اسلام، یا این اسلام سیاسی است که در قالب قدرت و حکومت دست به چنین جنایاتی می زند؟

- این امری است در ارتباط با ماهیت هر حکومتی. مگر دگراندیشان فقط در جمهوری اسلامی کشته شده اند؟ محمد مسعود، احمد دهقان، کریمپور شیرازی هم روزنامه نگار بودند و ترور شدند و یا در زندان به آتش کشیده شدند. افشارطوس رئیس شهرستانی مصدق هم ربه و کشته شد، دکتر فاطمی هم ترور و بعد هم اعدام شد. احمد کسروی هم بعنوان دگر اندیش ترور شد، همانطور که میرزاده عشقی در خانه اش ترور شد و ارانی و فرخی یزدی در زندان به قتل رسیدند. تاریخ ایران که با جمهوری اسلامی آغاز نشده و به آن پایان نمی یابد. بنابراین، بجای این نوع پرسش های گمراه کننده، باید رفت بدنبال ماهیت حکومت ها و انگیزه های حکومت از ترور و قتل و کودتا و اعدام. امری که با اسلام و یا بی اسلام هم اتفاق افتاده و باز هم اتفاق خواهد افتاد.

۲- خمینی ۲۷ سال پیش فرمان داد: «بشکنید این قلم ها را» و خود - بر اساس اسناد، و نیز گفته های کسانی همچون خلخالی و منتظری حکم قتل بیش از ۱۲۰۰۰ زندانی دگراندیش را صادر کرد. تولید تقدس ساختگی پیرامون این آدم کش بی بدیل در ایران مانع از آن شده تا روشنفکران و اهل قلم در ایران بتوانند آشکارا در باره ی روشنفکرکشی او سخن بگویند. شما

شخصیت او را چگونه تحلیل می کنید؟ چرا او آنچنان بی رحمانه زمینیهی کشتار نویسندگان و شاعران دگراندیش ایرانی را فراهم کرد؟

- جدا کردن آیت الله خمینی از مجموعه شرایط و رویدادها و افراد درون و بیرون و حاشیه حکومت و سپس صدور چنین حکمی، حداقل ما را از بررسی دقیق تر مسائل و شناخت شخص خمینی باز می دارد. هنوز بر سر اینکه چگونه فتوای محاکمه و اعدام های ۶۷ صادر شد اختلاف و جدال است و حتی یکی از انگیزه های قتل احمد خمینی برای جلوگیری از فاش شدن ماهیت و واقعیات پشت پرده این نوع مسائل بود. مسائل مربوط به خلخال و دوران او جدا از مقطع زمانی قتل عام زندانیان سیاسی است و ظاهرا دو دوره را با هم آگاهانه و یا از سر کم دقتی مخلوط کرده اید. اگر بنای کار بر این نوع تحقیق باشد، هم زمان با آن باید بسیاری از مسائل دیگر را هم بررسی کرد. از جمله سیاست های ماجراجویانه و ویرانگری که سازمان مجاهدین خلق از سال ۶۰ اتخاذ کرد. حداقل اگر بررسی حوادث یک انقلاب و یک دوران به سبک گزارشگری احمد کسروی از انقلاب مشروطه هم باشد، باید همه مسائل را با هم گزارش کرد. در غیر اینصورت تبدیل می شویم به مدافعان تبلیغاتی یک جریان و سازمان سیاسی و این از یک کار تحقیقی جدی بسیار فاصله دارد.

۳- هر از گاهی، جمهوری اسلامی فتوای قتل سلمان رشدی را که توسط خمینی صادر شده به موضوع روز بدل می کند (در فوریه سال ۲۰۰۶ هم دوباره اعلام کردند که سلمان رشدی را خواهند کشت). شما این پدیده را چگونه ارزیابی می کنید؟ این یک ترفند سیاسی است یا باجگیری جهانی از غرب؟ چقدر با سلمان رشدی - در جایگاه نویسنده ای روشنفکر و دگراندیش - احساس همدلی دارید؟

- در مورد فتوای قتل سلمان رشدی نیز باید بازگشت به مقطع زمانی صدور این فتوا و نیاز حکومت شکست خورده در بلندپروازی های جنگ فرسایشی ۸ ساله و نیاز به سوژه ای برای انقلابی نمائی از سوی کسانی که می خواستند شعارهای اصلی انقلاب ۵۷ را از صورت مسئله حذف کنند. در مقطع صدور این فتوا و یا دراصل، جنجال قتل سلمان رشدی، جنگ تمام شده بود و نیروهای بسیجی و سپاهی شکست خورده از جبهه ها بازگشته و یکبار دیگر خواهان تحقق شعارهای انقلاب شده بودند. حکومت خزانه کشور را در راه جنگ و تحقق شعارهای ناممکن و دخالت جویانه در منطقه بر باد داده و در انتظار درگذشت آیت الله خمینی ماه شماری می کرد. آنها که برای دوران پس از آیت الله خمینی نقشه تقسیم قدرت می کشیدند بشدت نسبت به از هم پائیدگی شیرازه حکومت، پس از درگذشت آیت الله خمینی وحشت زده شده بودند. آنها نگران واکنش نیروهای نظامی و مدعی انقلاب و دفاع از کشور در برابر عراق بودند. در چنین مقطعی، با سوژه فتوای قتل سلمان رشدی - که هنوز زود است درباره دست های پشت پرده سازمان دهنده آن قضاوت قطعی کنیم - آبی بر آتش این نیروها پاشید و برای خود فرصتی خرید تا بتدریج تصفیه های درونی پس از خمینی را سازمان بدهد. صدها فرمانده سپاه و بسیج در همین فرصت و بلافاصله پس از درگذشت آیت الله خمینی مشمول همین تصفیه ها شدند، که حاج داوود کریمی (از شاخص ترین چهره های باقی مانده از میان فرماندهان رده اول جنگ با عراق) از این جمله اند. فرماندهی که پس از بازگشت از جنگ سال ها زندانی شد و سه سال پیش در گوشه یکی از بیمارستان های تهران درگذشت. دور اول این تصفیه ها شامل مقلدان آیت الله منتظری شد، دور دوم گریبان فرماندهان نزدیک به هاشمی رفسنجانی را گرفت، و سپس فصل جایگزین کردن نیروهای طرفدار علی خامنه ای در رده های مختلف سپاه و یک سلسله آموزش های ایدئولوژیک مذهبی جدید آغاز شد که

امروز چکیده آن را در سخنرانی های دکتر عباسی، استاد دانشگاه امام حسین سپاه پاسداران و تئوریسین فکری سپاه شاهدیم.

در مورد سلمان رشدی هم، مثل دیگر پدیده ها و رویدادها، مسئله را نباید در یک فرد و یک ماجرا دید، باید مقطع زمانی، نیاز به چنین اقدامی و از آن مهم تر، سازمان دهندگان و انگیزه های پشت پرده را بررسی کرد. والا می شود همان ساده انگاری که سازمان مجاهدین با دجال خطاب کردن خمینی دنبال کرده و نیروهای جدیدی که در خارج از کشور دور آن جمع شده اند فاقد آشنائی با سال های اول انقلاب و رویدادهای دو دهه گذشته ایران اند.

۴- جمهوری اسلامی ۲۶ سال است که کانون نویسندگان ایران را از حق فعالیت صنفی محروم کرده است. با وجودی که این کانون در چند سال پیش اعلام کرد که می خواهد در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی به فعالیت صنفی خود بپردازد، باز هم حکومت مجوز موجودیت قانونی به آن نمی دهد. آیا به نظر شما مادامی که این حکومت برپاست، امکان فعالیت آزادانه کانون نویسندگان ایران فراهم خواهد شد؟ چرا؟

- فعالیت کانون نویسندگان ایران هم وابسته به حیات و ممات جمهوری اسلامی نیست. این که حکومت مذهبی این کانون را مرکز تجمع دگراندیشانی می داند که با اسلام بعنوان ایدئولوژی مخالف اند و سر سازش با فعالیت آن ندارد، یک بحث است و اینکه موجودیت کانون جدا از خواست حکومت ها به حیات خود ادامه می دهد یک بحث دیگر. گشایش فضای سیاسی کشور که قطعاً زیر فشار جنبش آزادیخواهی مردم ایران ممکن می شود و میزان گشودگی آن نیز وابسته به عمق و حضور همین جنبش ممکن می شود، خواه ناخواه با آزادی فعالیت کانون نویسندگان نیز در ارتباط است. این همان درسی است که در سال های پیش از انقلاب هم گرفتیم و متأسفانه نمی خواهیم به یاد آوریم. به یاد آوریم سال های بنیانگذاری کانون نویسندگان را، فضای گشوده اندک سیاسی در دوران حکومت علی امینی را و سپس سلطه دوباره شاه در دهه ۵۰ را و سرانجام گشوده شدن فضای سیاسی سال ۵۶ و ۵۷ را. در تمام این سال ها کانون نویسندگان متأثر از نوسان های فضای سیاسی در کشور فعال و یا زیر فشارهای شدید امنیتی بود و اعضای آن امثال تکابینی و به آذین زندانی. در این بخش هم باید یکبار دیگر با خود تکرار کرد که تاریخ ایران با جمهوری اسلامی آغاز نشده است و روش هایی که حکومت ها در همین جمهوری و در مقاطع مختلف اتخاذ کرده اند و می کنند و خواهند کرد متأثر از شرایط اجتماعی و مناسبات داخلی و خارجی است. به همین سال های اخیر و بویژه دو سال اول انتخاب محمد خاتمی و دوران گشوده شدن فضای سیاسی (در همان حدی که همه به خاطر داریم) باز گردیم و اولین جلسه "آنتی با هنرمندان" که در همین وزارت ارشاد که حالا در دولت احمدی نژاد رفته است زیر سلطه سردار صفار هرنندی را به یاد آوریم. وزیر ارشاد مهاجرانی بود و جلسه را خود او سازمان داده بود. زیر فشار رای و انتخاب مردم، فضای سیاسی گشوده شده بود، مطبوعات از زیر بختک امنیتی بیرون آمده بودند و دیدیم که کانون نویسندگان نیز بر فعالیت خود توانست بیافزاید و حتی تقاضای تشکیل کنگره کند!

برای آنکه تاریخ و درس های آن را فراموش نکنیم، به اخبار مربوط به همین جلسه در مطبوعات وقت مراجعه کنید و نطق چپ روانه خانم سیمین بهبهانی را به خاطر آوریم که در همان جلسه گریبان وزارت ارشاد و معاون حاضر در جلسه آن را گرفته و می خواست تکلیف اعدام سعید سلطانپور را همانجا با حکومت روشن کند. در اخبار همین جلسه حتماً خبر گفتگو و کشاکش معاون مهاجرانی با دوستان کانونی را در پشت دیوار جلسه و توصیه های او که "تند روی نکنید" را پیدا می کنید. این حرف او و پیام مهاجرانی بود: "اجازه بدهید

هر مسئله ای در زمان خودش حل شود. این فقط جلسه ایست برای آشتی با هنرمندان و نویسندگان". به روزنامه های آن تاریخ مراجعه کنید. همین مضمون را می یابید. این یادآوری ها بسیار با اهمیت است، زیرا با مقایسه شرایط امروز با شرایط آن روز، و حتی شرایط آن روز با سه سال اول پس از انقلاب، ما را می تواند هوشیار کند که در فردای ناگزیر و فضای دوباره گشوده چگونه برخورد کنیم. امروز باید به آن فکر کرده و چاره ای اندیشید، در غیر اینصورت بار دیگر می توانیم غافلگیر شویم و فرصت را از دست بدهیم!

**۵ -** کانون نویسندگان ایران (در تبعید) در چند سال اخیر دچار ضعف و پراکندگی کم سابقه ای شده است. بسیاری از اعضای قدیمی و شناخته شده ی آن، از کانون کناره گرفته اند. جابجائی سالانه هیئت دبیران کانون هم نتوانسته کانون را از بن بستى که در آن گیر کرده بیرون آورد. چاره چیست؟ آیا دوران این کانون بسر آمده؟ آیا باید بنیادی تازه گذاشت؟ شما دست های پنهان جمهوری اسلامی را در تخریب و تضعیف نهادهای دموکراتیک برونمرزی مشاهده می کنید؟

- بجای امنیتی دیدن مسئله و دنبال دست های غیب در بوجود آمدن این پراکندگی گشتن، باید ابتدا یک تجدید نظر اساسی در نوع نگرش به برپائی کانون در خارج از کشور کرد. این مشکل برای سازمان های سیاسی هم پدید آمده است و هر دو از یک آبشخور سیراب شده اند: شنا در حوضچه مهاجرت و در پیله خود و غافل ماندن از تمرین شنا در اقیانوس جامعه ای که از آن دور مانده ایم. چه در عرصه سیاسی و چه عرصه هنری و فرهنگی باید پیوند را با داخل کشور برقرار می کردیم و بکنیم. جز در همسوئی کامل و حتی قبول اولویت نظرات آنها که در داخل کشور فعال هستند، ما، نه می توانیم مشکلات کانون در مهاجرت را حل کنیم و نه مشکلات سازمان های سیاسی در مهاجرت را. به همین موضع گیری های ۱۰ سال اخیر سازمان های سیاسی در ارتباط با انتخابات و دولت خاتمی و اصلاحات و احمدی نژاد و بقیه رویدادها نگاهی بیاندازید و نوسان ها و عقب ماندگی ها از اوضاع داخل کشور را مرور کنید. هر نتیجه ای گرفتید همان را برای کانون نویسندگان در مهاجرت هم معیار قرار دهید.

**۶-** برخی از شاعران و نویسندگان ایرانی در برونمرز- در سال های اخیر - در اقدامات جمعی نویسندگان علیه جمهوری اسلامی مشارکت نمی کنند. این شمار اندک، بگونه ای عمل می کند که انگار در ایران و زیر شمشیر جمهوری اسلامی زندگی می کنند. اینان بیانیه های گروهی روشنفکران و نویسندگان علیه جمهوری اسلامی را امضاء نمی کنند. در گردهمائی هائی که در مخالفت با جمهوری اسلامی باشند شرکت نمی جویند، انتقاد به وضعیت موجود در ایران از نوشته های اخیرشان حذف شده است. حتا از همکاری قلمی با مجلات و رسانه های ایرانی در خارج از کشور که مخالف جمهوری اسلامی اند پرهیز می کنند. نظر شما در این باره چیست؟ آیا رژیم جمهوری اسلامی از انتقاد مبرا شده است؟ تکلیف روشنگری «روشن» فکران چه می شود؟

- این سؤال عملاً یعنی اکثریت کانون در مهاجرت با شعار سرنگونی جمهوری اسلامی در میدان ایستاده و عده کمی جا زده اند. به نظر می رسد که در شناخت و پذیرش اساس این تفکر که کانون نویسندگان یک سازمان صنفی برای دفاع از حقوق نویسندگان و هنرمندان کشور است نه سازمانی سیاسی و برانداز و برای "اقدام جمعی علیه جمهوری اسلامی" اختلاف وجود دارد. همانگونه که در پذیرش و یا عدم پذیرش در همسوئی با کانون در داخل کشور اختلاف وجود دارد. در این میان یک نکته بسیار مهم پنهان مانده است. این نکته که ۲۷ سال از تاسیس جمهوری اسلامی گذشته است. در این مدت نسل جدیدی از مترجمین،

شعرا، نویسندگان، کاریکاتوریست ها، طراح ها، نقاشان، سینماگران و... به میدان آمده اند که ما تصور می کنیم حتی نام بسیار از آن ها را دوستان ما در مهاجرات نمی دانند. کانون چه در داخل و چه در خارج از کشور باید فکری برای جلب این نیرو و در حقیقت جلب نیروی جدید و جوان - به نسبت بنیانگذاران و یا مهاجران اولیه انقلاب - بکند. باید دید آنها هم همین نگرش کانون مهاجرت را نسبت به فعالیت و حق و حقوق خود در جمهوری اسلامی دارند؟ کدام عقل سلیمی با انتقاد از سیاست های فرهنگی و اجتماعی و هنری جمهوری اسلامی مخالف است که ما باشیم؟ اما شما باید سیاستی برگزینید، که جاذبه ای داشته باشید تا برای همکاری با مجلات و نشریات شما سر و دست بشکنند، و این ممکن نیست مگر گسترش بینندگان و بالا بودن تیراژ فروش و یا بیننده اینترنتی شما که خود تعیین کننده ترین وزنه جلب همکاری است. بجای من علیه تو و تو علیه او و هر دو علیه من که هر حرکت کانون در مهاجرت را فلج کرده و بجای جلب همکاری در خارج و دنبال کردن اتوریته ای در مهاجرت برای رقابت با داخل کشور، برویم دنبال جلب همکاران داخل کشور و این ممکن نخواهد شد مگر سیاست ما سیاستی باشد که از داخل کشور بتوانند و شرایط اجازه دهد با ما همکاری کنند.

در غیراینصورت همین می شود که شده: هر چندگاه یک اعلامیه هنری همراه با لفاظی و فضل فروشی صادر کردن و دور یکدیگر در مهاجرت چرخیدن. آن هم با زبانی که زبان نخبگان است و نه زبان مردم - حتی اقشار میانی جامعه - تا بدانند ما چه می گوئیم و مسئله ای که با جمهوری اسلامی داریم چیست؟

۷- زندگی شما با زندگی جمهوری اسلامی هم زمان شده است. در این برش از تاریخ ایران، روشنفکران و اهل قلم در یکی از تندپیچ های تاریخی و فرهنگی ایران قرار گرفته اند. هر شاعر و نویسنده ای که می خواهد در صحنه ادبیات کشورش حضور فعال داشته باشد، خواسته یا ناخواسته در وضعیتی قرار گرفته که ناگزیر است به روشنی و بدون ابهام، جایگاه خود را در برابر این حکومت نشان بدهد. (در آثار ادبی - در مصاحبه ها و مقاله ها - در سخنرانی ها و فعالیت های عملی). این، نوعی ناگزیری تاریخی به نظر می آید. آیا به نظر شما بین دو صندلی همراهان و مخالفان این رژیم، صندلی سومی وجود دارد؟ شما این گره گاه تاریخی را چگونه ارزیابی می کنید؟

- این سؤال نیز ادامه همان سیاست "مرگ بر جمهوری اسلامی" است. عیبی ندارد. هر سازمان سیاسی مختار است هر سیاست و شعاری را که می خواهد برگزیند و براساس آن شعار و سیاست نیز نیرو جلب و جذب کند و یا نکند؛ اما کار و هدف و اساسا انگیزه برپائی کانون نویسندگان چه ارتباطی با این نوع فعالیت های سیاسی دارد؟ حتی در اوج درخشش فعالیت کانون نویسندگان که به سال ۱۳۵۷ باز می گردد و دست و پای همگان باز شده بود، از اینکه کانون در چنین مسیری قرار گیرد پرهیز می شد و یا حداقل توصیه می شد که پرهیز شود. به همین دلیل بود که آقای به آذین با همه وزنه ای که در آن سال در کانون داشت، برای فعالیت سیاسی بجای تبدیل کانون نویسندگان به حزب سیاسی، رفت دنبال تاسیس "اتحاد دموکراتیک ایران". پس از انقلاب سیاسی کاری گریبان کانون را گرفت و گرایش های مختلف سیاسی - از چریک فدائی تا مجاهدین خلق و از توده ای تا ملی اندیشان - و از طرفداران انقلاب تا مخالفان آن شروع کردند به جبهه بندی در کانون و دیدیم که در پایان کار، آن که بازنده این کشاکش شد کانون بود و آنچه پایمال شد حقوق صنفی اعضای آن. هر کس می تواند در سازمان و یا حزب سیاسی خود هر نوع که می خواهد فعال باشد، اما وقتی عضو کانون نویسندگان است باید در چارچوب یک مجمع صنفی با اهداف مشخص صنفی فعالیت کند. ما تا این مسئله را کاملا درک نکنیم و مبنای فعالیت خود قرار ندهیم راه

به جایی نخواهیم برد. همه در گذشته اشتباه کرده ایم و لازم است که بجای تکرار آن در همان جلسه وزارت ارشاد که اشاره شد، چاره ای بیاندیشیم که یکبار و برای همیشه این مسئله حل شود.

۸- تصور شما از دوران پس از جمهوری اسلامی چیست؟ وضعیت اهل قلم و روشنفکران در چنان دورانی چگونه خواهد بود؟

- اولاً منطقی است که ما درباره امروز و چاره دردهای همین دوران بیاندیشیم. دوم اینکه هر دوران و هر شرایطی، امکانات و مقدراتی را به همراه دارد که تنها در زمان قرار گرفتن در آن دوران می توان در باره امکانات آن صحبت کرد. در غیر اینصورت، با چشم بسته پشت فرمان اتومبیل می نشینیم. یگانه تصویری که می توان در باره آینده داشت و از امروز نگران آن بود و برای آن چاره ای اندیشید، همین گروه گروه بودن و در کمین سایه هم بودن و با همین پراکندگی وارد شرایط نوین شدن است. با فرض دوران پس از جمهوری اسلامی، یا در یک نظام دیگری که جمهوری اسلامی نباشد - این جمع پراکنده و گاه متخاصم در کنار جمع پراکنده دیگری قرار خواهد گرفت که در ایران است. متأسفانه نشانه های این پراکندگی داخلی نیز کم نیست. از آن فاجعه بارتتر، رشد ۲۷ ساله گریز از مرکز و بیگانگی با کار جمعی است که نبود شرایط ممکن برای تمرین آن در داخل کشور بدان روز به روز بیشتر دامن می زند. به این آشفتگی، دو فرهنگ شدن، دو زبانه شدن، سه نسله و البته بیشتر "دونسله" شدن را هم بیافزائید. بحران ناشی از نبود اتوریتته های فردی گذشته را هم که بهرحال می توانست نقش ایفاء کند بر آن اضافه کنید تا ببینید با چه صحنه ای روبرو هستیم. نه آل احمدی است و نه به آدین و غلامحسین ساعدی و سیاوش کسرای و شاملو و...

حال من می پرسم: برای همین تابلویی که در پاسخ به سؤال شماره ۸ اشاره کردم نباید چاره ای اندیشید و سیاستی را اتخاذ کرد و حرکتی نو را سازمان داد؟ کانون نویسندگان در تبعید اگر همین وظیفه را شناسنامه خود کند و بر مبنای آن به حرکت در آید هنری تاریخی نکرده است؟ مهم نیست که در ابتدای این کار چند دست به قلم ما را یاری می کنند، مهم آنست که دقیقاً بدانیم چه می خواهیم بکنیم و با هسته های اولیه این "چه باید کرد" بتوان کار را آنگونه آغاز کرد که پس از اندک زمانی دوباره کار به مشاجره و انشعاب و فراقسیون بندی مجدد نیانجامد.

موفق باشید